

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

عبداللطیف صدیقی لندری

کانادا - دوم اپریل ۲۰۱۰

قدردانی از جناب معروفی

با جناب دیپلوم انجیر خلیل الله معروفی از دو سال بدینسو افتخار دوستی و آشنایی را حاصل نموده ام. در طی این مدت، جناب شان کمکهای همه جانبه در حصه ترتیب و تنظیم و پیراستن اشعار و مضامین اینجانب و سایر یاران و همکاران قلمی نموده و زحمات قابل وصف را انجام داده اند. بدینوسیله از جناب معروفی بخاطر خدمات شایسته ای که در سایت پرافتخار و محبوب "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" ایفاء نموده اند، اظهار سپاس و قدردانی میکنم. وقتی جناب معروفی به استقبال شعر جناب ناظم صاحب باختری شعری سروده و شعرای دائمی پورتال یا به فرموده خود ایشان "چار یار باصفا" را مورد لطف قرار دادند، منتظر بودم که بزرگان سخن پا پیش گذارند تا من هم به اقتفاء از ایشان، تحفه درویشانه خود را تقدیم بدارم. متأسفانه چنین نشد. با اعتراف از عجز علمی و بضاعت اندک ادبی در زبان دری، ازین ساحل بیکران بجز قطره ای چند در جیب تفکر و اندیشه خود نریخته و کلماتی را پهلوی هم قرار دادم. هرچند سعی نموده و قلم را فشار دادم، کلامی که شایستگی زحمات و ظرفیت جناب شان را داشته باشد از طبع گریزپا و نوک انگشت فقیر بنده تراوش نکرد. ناگزیر این چند بیت را بصفت برگ سبز و تحفه درویش، حضورشان پیشکش نمودم، که امیدوارم مورد قبول و عنایت شان قرار گیرد.

معرفت سیما

ای خوشامیهن که دارد دیده بینای تو
قامت آزاده دارد صفحۀ آزادگان
شاعری باشی بصیر و تیزبین و تیزهوش
موجها ریزی ز عمق بحر ناپیدا کران
وقف ابنای وطن کردی همه عمر عزیز
در ضمیر اندیشه و در سر ترا حب وطن
تا نظر می افگم بینم دو صد فکر درست
عاشق مام وطن هستی به حق "ابن السبیل"
هست شور عشق میهن در دل شیدای تو
وندران مسند درخشد هیکل و بالای تو
شعر تر خیزد ز طبع نازک و گویای تو
کیست تا پیدا کند در انجمن همتای تو
الفت میهن بود در طنیت والای تو
عزم و رزم و جزم باشد عرضه آوای تو
کی رود از یادها این فکرت بالای تو
نام نیکویت "خلیل" و معرفت سیمای تو

نزد ارباب سخن یارای گفتن کی بود خامه ام خاری بود در گلشن بویای تو
شرح اندوه وطن مضمون و انشایت بود اشک غم جوشد همی از خامه شیوای تو
شورها خیزد ز انفاس خوشت هر صبح و شام چامه ها خیزد ز موج بحر ناپیدای تو
دیده بیدار تو شد چشم بینای وطن زین سبب گردیده ام از جان و دل جویای تو
میشود شادان دلم از بوستان طبع تو
مست میگردد لطیف از شعر جان افزای تو

تذکر:

جناب معروفی در شعر خود، خود را "ابن السبیل" یعنی "مسافر" خوانده اند و من هم در بالا ایشان را همینطور مخاطب ساختم.